

سر جانشینی ممکن است انعکاسی از اختلافات میان حسن و پدرش باشد.

در اوت سال ۱۱۶۴ (مطابق ۵۶۰ هجری) حسن در الموت صلاهی قیامت داد و رسولان به اطراف فرستاد تا بشارت آن را به اسماعیلیان نقاط دیگر برسانند. قرعۀ افتتاح دورۀ جدید در شام به سنان افتاد، در ثبت این حوادث در ایران و شام تضاد شگرفی هست. در ایران فرارسیدن قیامت را مورخان اسماعیلی در کمال امانت ثبت کرده اند، و حال آنکه مورخان سنی به کلی از آن غافل بودند، برعکس در شام اسماعیلیان در این باره خاموش ماندند و حال آنکه مورخان سنی با شاخ و برگ و وحشت اخباری را که بدانها رسیده بود تکرار کردند و از پایان دوران شریعت خبر دادند. یک مورخ معاصر گوید: «سنان به آنها (یعنی اسماعیلیان) اجازه داد که خواهران و مادران و دختران خویش را بی عفت سازند، و آنان را از گرفتن روزۀ ماه رمضان معاف ساخت.»^۹

با آنکه تردید نیست که این خبر و اخبار مشابه آن اغراق آمیز است، ولی واضح است که در شام نیز پایان دور شریعت اعلام شده و به زیاده رویهایی انجامیده که خود سنان ناچار به جلوگیری از آن شده است. کمال الدین ابن العدیم می گوید: «در سال ۵۷۲ هجری (مطابق ۱۱۷۶-۷۷ میلادی) مردم جبل السماق به گناه و هرزگی پرداختند و خود را «اهل صفا» نامیدند. زن و مرد در مجالس شراب به هم نشستند و هیچ مردی از خواهر و دختر خویش پرهیز نکرد. زنان جامه مردان پوشیدند و یکی از آنها سنان را خدا خواند.»^{۱۰} حکمران حلب لشکری به سرکوبی آنها فرستاد، و آنان به کوهستانها گریختند و در آنجا سنگر گرفتند. سنان، پس از تحقیق، خویشان را از کرده های آنان بری الذمه دانست، و لشکر حلب را برآن داشت تا عقب نشینی کنند و خود بر آن جماعت تاخت و آنها را هلاک ساخت. در منابع دیگر نیز از این گونه جماعات در این سالها نام برده شده است. احتمال دارد که شایعات و اخبار مهم و آشفته ای از این قبیل، مأخذ افسانۀ بعدی باغ بهشت حشاشین باشد.

سنان همینکه مستقر شد نخستین کارش استحکام بخشیدن به

قلمرو جدید خود بود. قلعه‌های خوابی و رصافه را از نو عمارت کرد و ناحیه تحت حکومت خود را با فتح و مستحکم گردانیدن علیقه کامل کرد. يك مورخ عرب می‌گوید: «سنان قلعه‌هایی برای فرقه [حشیشیه] ساخت که بعضی نو و بعضی قلعه‌های قدیمی بود که وی به نیرنگ آنها را تسخیر کرده و مستحکم و غیرقابل حصول گردانیده بود. زمان وی را یاری کرد و سلاطین وقت از ترس کشته شدن به دست پیروانش جانب احتیاط را نگه می‌داشتند و به متصرفات او حمله نمی‌کردند. وی مدت سی سال و اندی بر شام حکومت راند. چندبار رئیس دعوت اسماعیلیان که می‌ترسید سنان مقام او را غصب کند مأمورانی از الموت به کشتن او فرستاد، اما سنان آنها را کشت و بعضی را فریفت و از انجام فرمان بازداشت.»^{۱۱} این سخن را دلیل بر آن گرفته‌اند که در میان اسماعیلیان شام این تنها سنان بود که قید تبعیت از الموت را از گردن فرو افکنده و سیاستی کاملاً مستقل در پیش گرفته بود. این نظر را قطعاتی که به نام اوست و هنوز در میان اسماعیلیان شام باقی مانده است تا حدی تأیید می‌کند. البته در این قطعات اشاره‌ای به الموت و رؤسای آن و امامان نزاری نشده است، اما سنان را به مثابه پیشوا و رهبری فوق انسانی و مؤید به تأییدات خداوندی معرفی می‌کند.

اطلاع ما درباره سیاست اسماعیلیان در زمان رهبری سنان عمده مربوط است به حوادث خاصی که در آن دست داشته‌اند. این حوادث عبارتند از: دوبار سوء قصد به جان صلاح الدین ایوبی، و حمله بدون نتیجه او به قلعه مصیاف، با يك قتل و يك آتش‌سوزی در حلب، و قتل کنراد مونتفراتی. غیر از این حوادث روایات مبهمی دال بر نوشتن نامه‌های تهدیدآمیز به نورالدین و صلاح الدین، و همچنین اشاره سیاح یهودی اسپانیائی، بنیامین تطیلی، به وجود حالت جنگ بین اسماعیلیان و مملکت طرابلس در سال ۱۱۶۷ در دست است.

برآمدن صلاح الدین ایوبی به عنوان مهندس وحدت اسلامی و مذهب سنت و قهرمان جنگهای مقدس او را دشمن درجه يك اسماعیلیان گردانید، و ناگزیر آنان را بر آن داشت که با نظر

موافق‌تری به‌زنگیان موصل و حلب که اکنون رقبای عمدهٔ صلاح‌الدین محسوب می‌شدند بنگرند. صلاح‌الدین در نامه‌ای که در سال ۸۲-۱۱۸۱ (مطابق ۸-۵۷۷ هجری) به‌خلیفهٔ بغداد نوشته است حکمرانان موصل را متهم می‌دارد که با ملاحده همدستند و از وساطت آنها برای تماس با فرنگان کافر سود می‌جویند. می‌گوید که آل زنگی به‌اسماعیلیان قلعه‌ها و زمینها و نیز دعوتخانه‌ای در حلب واگذار کرده‌اند، و به‌نزد سنان و صلیبیان رسول می‌فرستند، و بر نقش و وظیفهٔ خود به‌عنوان مدافع اسلام در برابر کفر فرنگان، الحاد اسماعیلیان، و خیانت زنگیان تأکید می‌نهد. نویسندهٔ اسماعیلی سرگذشت سنان که خود تحت تأثیر آرمانهای جنگ مقدس مسلمانان علیه صلیبیان در دوره‌های بعد قرار گرفته است قهرمان خود را به‌صورت یکی از همدستان صلاح‌الدین در این جهاد مقدس ترسیم می‌کند.

این هردو گفتار برای دو دورهٔ مختلف دربارهٔ سنان صادق است. با آنکه گفتار صلاح‌الدین، در مورد درجهٔ همکاری میان مخالفانش، به‌احتمال قوی اغراق‌آمیز و برای از اعتبار افکندن زنگیان می‌باشد، اما طبیعی است که دشمنان مختلف وی در آغاز، حملات خود را علیه او متمرکز ساخته‌اند نه علیه یکدیگر. داستان عجیبی نیز که ویلیام صوری دال بر تقاضای مسیحی شدن یک فدائی نقل می‌کند، ممکن است حاکی از بهبود و برقرار شدن مجدد روابط میان سنان و مملکت لاتینی اورشلیم باشد.

نخستین اقدام اسماعیلیان برای کشتن صلاح‌الدین در دسامبر سال ۱۱۷۴ (مطابق ۵۷۰ هجری) یا ژانویهٔ سال ۱۱۷۵ (مطابق ۵۷۱ هجری) صورت گرفت که وی مشغول محاصرهٔ حلب بود. بنا بر آنچه نویسندگان شرح حال صلاح‌الدین نوشته‌اند کمشتگین که به‌نیابت حکمران خردسال حلب فرمانروایی می‌کرد رسولان به‌نزد سنان فرستاد، و در ازای کشتن صلاح‌الدین به‌وی پول و املاک وعده داد. مأموران اسماعیلی در یک روز سرد زمستانی وارد اردوی صلاح‌الدین شدند، اما امیر ابوقیسیس که از حکمرانان مجاور آنها بود آنان را شناخت، و به‌استنطاقشان پرداخت. آنان نیز در حال او را کشتند. در بلوایی که متعاقباً برپا شد عدهٔ زیادی

کشته شدند، اما صلاح‌الدین آسیبی ندید. در سال بعد سنان مصمم شد که باردیگر به‌جان صلاح‌الدین سوءقصد کند، و در ۲۲ مه ۱۱۷۶ (۵۷۲ هجری) فدائیان خود را به‌لباس سربازان صلاح‌الدین درآورده، و آنها در هنگام محاصره عزاز با کارد به‌جان او افتادند. خوشبختانه صلاح‌الدین زره برتن داشت و از این‌رو زخم کاری بر او وارد نیامد. امرای لشکر صلاح‌الدین با ضاربان درآویختند و چند تن از آنها در این نزاع کشته شدند. در بعضی مآخذ این دومین سوءقصد نیز به‌تحریک گمشتگین دانسته شده است. پس از این حوادث صلاح‌الدین اقدامات احتیاطی شدیدی رعایت می‌کرد؛ شبها در برج چوبینی که خاص او ساخته شده بود می‌خفت، و کسی را که نمی‌شناخت اجازه نزدیک شدن نمی‌داد.

با آنکه غیرممکن نیست که در این دو سوءقصد سنان به همداستانی با گمشتگین کار کرده باشد، ولی گمان نمی‌رود که انگیزه اصلی او تحریک گمشتگین بوده است. آنچه احتمالش بیشتر است این است که سنان که به‌دلایل شخصی می‌خواست است این کار را بکند کمک و یاری گمشتگین را پذیرفته، و به‌این ترتیب هم از جهت مادی و هم از جهت تاکتیکی سود برده است. همین ملاحظات درباره نام‌های صلاح‌الدین در سال ۱۱۷۴ (مطابق ۵۷۰ هجری) از قاهره به‌خلیفه نوشته صادق است. در این نامه صلاح‌الدین می‌گوید که رؤسای توطئه عقیم طرفدار فاطمیان در مصر، در آن سال به‌سنان نامه نوشتند و همکیشی خودشان را با اسماعیلیان شام یادآور شدند و از وی خواستند که علیه صلاح‌الدین دست به‌اقدام زند. اما اسماعیلیان نزاری شام و ایران از آخرین خلفای فاطمی قاهره تبعیت نمی‌کردند و آنها را غاصب می‌دانستند. البته احتمال بسیار دارد که عمال فاطمی از اسماعیلیان شام کمک خواسته باشند. نزدیک به یک قرن پیش هم آمر خلیفه فاطمی کوشیده بود تا آنها را به‌قبول امامت خویش وادار کند، اما نزاریان امتناع ورزیدند و آمر را به‌ضرب‌کارد بقتل رسانیدند. این غیرممکن نیست که سنان به‌دلایل جنگی مایل به‌همکاری با توطئه‌گران مصری بوده باشد، اما پس از سرکوبی قطعی توطئه در مصر احتمال ندارد که به‌نفع آنان فعالیت کرده باشند. برای

اقدامات سنان علیه صلاح الدین دلیل سر راست تری می توان در داستانی که یک مورخ متأخر ذکر می کند پیدا کرد، هرچند این داستان در نوشته های نویسندگان معاصر سنان ذکر نشده است.

بنابراین روایت، در سال ۱۱۷۴-۵ (مطابق ۱-۵۷۰ هجری) ده هزار سوار نبویه، که یک فرقه ضد شیعی در عراق است، به مراکز اسماعیلیان در الباب و بزاعه تاختند و ۱۳۰۰۰ اسماعیلی را کشتند، و غنائم و اسیر بسیار گرفتند. صلاح الدین از پریشانی احوال اسماعیلیان استفاده کرد و به سرزمین معره مصرین، و جبل السماق تاخت و بیشتر ساکنان آنجا را بقتل رسانید. متأسفانه وقایع نگار ما نمی گوید که این حوادث در چه ماهی اتفاق افتاد، اما چنانکه محتمل است اگر حمله صلاح الدین در وقتی صورت گرفته باشد که لشکریان او در راه حلب بوده باشند، علت دشمنی اسماعیلیان با او معلوم می شود. باری حتی بدون این توجیه نیز واضح است که ظهور صلاح الدین به عنوان یک قدرت بزرگ در شام، با سیاست وحدت بخشیدن به عالم اسلام، کافی بوده است که وی را به صورت یکی از مخالفان خطرناک اسماعیلیان در آورد.

در اوت سال ۱۱۷۶ (مطابق ۵۷۲ هجری) صلاح الدین در پی انتقام به سوی سرزمینهای اسماعیلیان پیش راند، و مصیاف را در محاصره گرفت. از اوضاع و احوالی که سبب عقب نشینی او گشت روایات مختلفی در دست است. عمادالدین، منشی و مورخ صلاح الدین، که بیشتر منابع عربی از او پیروی کرده اند، آن را به وساطت عموی صلاح الدین، سلطان حمص، نسبت می کند، و گوید اسماعیلیان برای شفاعت به وی متوسل شدند. یکی دیگر از نویسندگان شرح حال صلاح الدین دلیل متقاعدکننده تری برای این عقب نشینی ذکر می کند و آن حمله فرنگان به دره بقاع، و در نتیجه احتیاج به وجود صلاح الدین در آنجاست. در تاریخ حلب کمال الدین ابن العدیم، این صلاح الدین است که در نتیجه وحشتی که از نیرنگهای جنگی اسماعیلیان بر او مستولی شده به امیر حمص متوسل می شود، و تقاضای میانجیگری می کند. در روایات اسماعیلی، صلاح الدین بر اثر قوای فوق طبیعی سنان به وحشت می افتد، امیر حمص واسطه می شود و از سنان تقاضا می کند که اجازه دهد

صلاح‌الدین به سلامت آنجا را ترك كند. سنان به‌وی امان می‌دهد، و از آن زمان به بعد آن دو از دوستان صمیمی یکدیگر می‌شوند. واضح است که روایت اسماعیلی آمیخته به افسانه است، ولی متضمن این حقیقت هست که بین صلاح‌الدین و سنان به نوعی توافق حاصل شده است. زیرا بعد از عقب‌نشینی از مصیاف دیگر از اقدامات اسماعیلیان علیه صلاح‌الدین خبری نیست، و حتی اشاراتی دال بر همکاری و مواضعه وجود دارد.

مورخان چند داستان نقل کرده‌اند که هدف آنها توضیح و یا توجیه سکوت و تساهل صلاح‌الدین نسبت به اسماعیلیان است. گویند يك بار سلطان نامه تهدیدآمیزی به رئیس اسماعیلیان نوشت. وی چنین پاسخ داد: «نامه ترا از سر تا پای خواندیم و از تهدیدهای زبانی و عملی تو آگاه گشتیم. و قسم به خداوند که این شگفت‌آور است که وزوز مگسی فیلی را بستوه آورد و یا گزش پشه‌ای سنگی را آزار رساند. دیگران پیش از تو از این سخنان بسیار گفتند و ما آنها را نابود ساختیم و کسی نتوانست یاریشان کند. آیا تو حق را نیست خواهی کرد و باطل را یاری خواهی نمود؟ «وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» اینها امیدهای باطل و خیالهای واهی‌اند، زیرا اعراض نمی‌توانند جواهر را نابود سازند. همچنان که نفس و روح را بیماری مضمحل نمی‌سازد. اما اگر به ظاهر که به وسیله حواس درك می‌شود بازگردیم و باطن را که به وسیله عقل ادراك می‌گردد به کنار گذاریم بهترین مثال را در پیغمبر خدا می‌یابیم که فرمود «هیچ پیامبری رنجی را که من برده‌ام نبرده است.» تو می‌دانی که بر سر اولاد و خاندان و عشیره او چه آمد. اما وضع تغییر نکرده و نهضت اسلام شکست نیافته است. سپاس خدای را در آغاز و انجام، ما ستم کشیده‌ایم و ستمگر نیستیم، محرومیم و محروم‌کننده نیستیم. چون «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً». تو از جنبه خارجی کار ما آگاهی و صفت مردان ما را می‌شناسی و می‌دانی آنها چه کارهایی را می‌توانند در يك لحظه انجام دهند و چگونه مرگ را به آغوش باز می‌جویند. «قل فتمنوا الموت ان كنتم صادقین.» يك ضرب‌المثل عامیانه می‌گوید «آیا بط را از طوفان بیم می‌دهی؟» آماده

بلا باش و جامه برای مقابله با مصیبت در بر کن، زیرا من ترا در میان یارانیت شکست می‌دهم و از تو در خانهات انتقام می‌ستانم، و تو چون کسی خواهی بود که نابودی خود را در خود دارد» و ماذلك على الله بعزیز. «وقتی که این نامه ما را می‌خوانی از ما بر احتیاط باش و در کارهایت جانب اعتدال را رعایت کن و ابتدای سوره «نحل» و انتهای سوره «ص» را برخوان.»^{۱۲}

حیرت‌انگیزتر از این داستانی است که کمال‌الدین از زبان برادرش نقل می‌کند. «برادرم، که خدای بر او رحمت کند، به من گفت که سنان رسولی به نزد صلاح‌الدین که خدایش رحمت کند فرستاد و به وی فرمان داد که پیغام را فقط در خلوت با صلاح‌الدین بگذارد. صلاح‌الدین دستور داد تا وی را جستجو کنند، و چون چیز خطرناکی با او ندیدند صلاح‌الدین مجلس را خلوت کرد و جز چند نفر با او نماند و از رسول خواست تا پیام خود را بگوید. اما رسول گفت خداوند من به من فرمان داده است که پیغام او را فقط در خلوت با تو بگویم.» صلاح‌الدین فرمان داد که همه جز دو نفر از مملوکان بیرون رفتند. آنگاه گفت: «اکنون پیغام خود بگوی.» رسول گفت: «به من گفته‌اند که پیام را جز در خلوت نگذارم.» صلاح‌الدین گفت این دو نفر مرا ترك نمی‌گویند خواهی پیامت را بازگویی و خواهی باز گرد. رسول گفت چرا این دو تن را چون بقیه بیرون نمی‌فرستی؟ صلاح‌الدین گفت: من آنها را چون پسران خود می‌دانم و من و آنها از یکدیگر جدایی نداریم. آنگاه رسول رو به دو نفر مملوک کرد و گفت. اگر من به نام خداوندگار خود به شما فرمان دهم که این سلطان را بکشید آیا خواهید کشت؟ آنان پاسخ دادند بلی و شمشیرهای خود را از نیام برکشیدند و گفتند فرمان ده تا بجای آوریم. سلطان صلاح‌الدین، که خدایش رحمت کند، متحیر ماند، و رسول حضرت سلطان را ترك کرد و آن دو مملوک را با خود برد. و از آن زمان به بعد صلاح‌الدین، که خدایش رحمت کند، متمایل به صلح با سنان شد و با وی روابط دوستانه برقرار ساخت. والله اعلم.»^{۱۳}

قتل دیگر در سی و یکم اوت ۱۱۷۷ (مطابق ۵۷۳ هجری) صورت گرفت و آن قتل شهاب‌الدین بن العجمی، وزیرالملك الصالح،

و وزیر سابق سلطان نورالدین زنگی در حلب بود. این قتل را که با حمله ناموفق به دوتن از پیروان وزیر همراه بود، مورخان شامی به دسیسه‌های گمشتگین نسبت می‌کنند که امضای ملك الصالح را جعل کرده و نامه‌ای به سنان فرستاده بود که دو تن فدائی برای کشتن وزیر بفرستد. سند این داستان اعتراف فدائیان است که چون مورد استنطاق قرار گرفتند گفتند که آنان فرمان خود ملك الصالح را اجرا کرده‌اند. ظاهراً راز این نیرنگ بر اثر مکاتبه میان ملك الصالح و سنان آشکار گشت، و دشمنان گمشتگین از موقعیت برای بر زمین زدن او استفاده کردند. واقعیت داستان هرچه باشد قتل و زیرو و نفاق و بی‌اعتمادی ناشی از آن چیزی بود که صلاح‌الدین در انتظار آن بود.

نزاع میان حلب و سنان ادامه یافت. در سال ۸۰-۱۱۷۹ (مطابق ۶-۵۷۵ هجری) ملك الصالح هجیره را از فدائیان گرفت. اعتراضات سنان به جایی نرسید. وی مأمورانی به حلب فرستاد، آنان بازار شهر را آتش زدند و خرابی بسیار آوردند. هیچ يك از آتش‌انگیزان توقیف نشدند و این نشان می‌دهد که اسماعیلیان هنوز در شهر حلب از پشتیبانیهای محلی برخوردار بوده‌اند.

در ۲۸ آوریل ۱۱۹۲ (مطابق ۵۸۸ هجری) اسماعیلیان به زدن بزرگترین ضربه بر صلیبیان نایل آمدند. آنان مارکی کنراد مونترفراتی، شاه مملکت اورشلیم، را در صور کشتند، بیشتر مآخذ متفق‌القول‌اند که قاتلان به لباس راهبان مسیحی درآمده و به تدریج خود را طرف اعتماد اسقف و مارکی قرار داده بودند. آنگاه چون فرصت پیش آمده بود مارکی را بقتل رسانیده بودند. رسول صلاح‌الدین در صور خبر می‌دهد که وقتی قاتلان را مورد استنطاق قرار دادند اعتراف کردند که به تحریک شاه انگلستان بدین کار دست زده‌اند. با در نظر گرفتن گواهی بیشتر مآخذ شرقی و بعضی از مآخذ غربی، در حقیقت این اعتراف شکی نمی‌ماند. علاقه آشکار ریچارد شیردل به نابودی مارکی و سرعت شك‌انگیزی که دست‌نشانده او کنت هنری شامپانی برای ازدواج با بیوه مارکی و نشستن بر تخت مملکت لاتینی اورشلیم نشان‌داد نیز بدین داستان رنگ می‌بخشد، و انسان فوراً می‌تواند دریابد که در آن روزگار

سخت مورد اعتقاد بوده است. اما اینکه فدائیان در موقع اعتراف حقیقت را گفته باشند یا نه مسئله دیگری است. مورخ آل زنگی، ابن اثیر، که برای نفرتش از صلاح الدین دلیل موجهی وجود دارد، انتساب قتل مارکی کنراد مونتفراتی را به ریچارد عقیده شایع در میان فرنگان می‌شمارد. وی صلاح الدین را محرک این قتل می‌داند و حتی از مبلغی که وی برای این کار به سنان پرداخته است آگاه است. نقشه اصلی به‌رغم وی آن بوده است که ریچارد و کنراد هر دو کشته شوند، ولی قتل ریچارد امکان‌پذیر نگشت. در سرگذشت نامه اسماعیلی سنان اوست که در این کار پیشقدم است، منتها قبلاً موافقت و همدسته صلاح الدین را نیز جلب می‌کند. در اینجا نیز باید میل آشکار نویسنده سرگذشت را به اینکه قهرمانش را یار با وفای صلاح الدین در جهاد مقدس اسلام علیه صلیبیان بنمایاند در نظر داشت. این نویسنده خبر غیرمحمولی را در نوشته خود می‌آورد، و آن این است که صلاح الدین به پاداش این کار امتیازات بسیاری به اسماعیلیان اعطا کرد که از آن جمله حق بر پای کردن دعوتخانه در قاهره، دمشق، حمص، حما، حلب، و شهرهای دیگر بود. در این داستان شاید ما شاهد خاطره اغراق‌آمیز موافقتی هستیم که پس از پیمان مصیاف بین صلاح الدین و اسماعیلیان بوجود آمد. از آن طرف عمادالدین (نویسنده شرح حال صلاح الدین) می‌گوید که قتل کنراد اتفاق به‌نگامی برای صلاح الدین نبود، زیرا کنراد با آنکه خود یکی از سران صلیبی بود، اما با ریچارد شیردل که خصمی قوی‌تر بود دشمنی داشت، و در هنگام مرگش با صلاح الدین مرابطات داشت. قتل کنراد، ریچارد را از نگرانی بیرون آورد، و وی را برانگیخت تا دشمنی با مسلمانان از سرگیرد. چهار ماه بعد وی با صلاح الدین متارکه کرد و این متارکه شامل سرزمینهای اسماعیلیان نیز می‌شد.

قتل کنراد آخرین پیروزی سنان بود. در ۹۳-۱۱۹۲ یا ۹۴-۱۱۹۳ (مطابق ۵۸۸-۵۸۹ یا ۵۸۹-۵۹۰ هجری) پیرمرد نیرومند و سهمگین کوهستانها خود درگذشت، و یک نفر ایرانی به نام نصر جانشین او شد. با روی کار آمدن رئیس جدید تابعیت از الموت باردیگر از سر گرفته شد، و تا بعد از غلبه مغول همچنان

برقرار ماند. نام چند تن از داعی‌الدعاهای زمانهای مختلف در منابع ادبی و کتیبه‌های مراکز اسماعیلی در شام برای ما باقی مانده است. به‌اغلب این داعیان بخصوص به‌عنوان فرستادگان الموت اشاره شده است.

سیاست جدید جلال‌الدین حسن سوم، یعنی نومسلمانی او و اتحاد با خلیفه بغداد، در وضع اسماعیلیان شام به‌عنوان رعایای دولت الموت نیز مؤثر افتاد. در ۱۲۱۱ (مطابق ۶۰۸ هجری) خداوند الموت پیامهایی به‌شام فرستاد و اتباع شامی خود را به ساختن مساجد، انجام فرایض دینی، اجتناب از نوشیدن شراب و دیگر منہیات، و گرفتن روزه، و مرعی داشتن دستورهای شرع مقدس دعوت کرد.

به‌هیچ‌وجه دانسته نیست که این «اصلاح» در معتقدات و اعمال دینی اسماعیلیان چه اثری بخشید، ولی به‌نظر می‌رسد که اتحاد با خلیفه بغداد در فعالیت‌های آنان اثر گذاشت. جالب توجه آن است که در شام که دشمنان اسلام حضور داشتند دیگر خبری از قتل امرای مسلمان نمی‌شنویم، و حال آنکه هنوز عده‌ای از امرای صلیبی می‌بایست کشته شوند. اولین نفر از این عده رمون انطاکی، پسر بوهموند چهارم، بود که در کلیسای شهر طرطوشه در ۱۲۱۳ (مطابق ۶۱۰ هجری) بقتل رسید. پدرش که تشنه انتقام بود قلعه خوابی را محاصره کرد. اسماعیلیان که در این هنگام روابطشان با جانشینان صلاح‌الدین خوب نبود برای کمک به حکمران حلب متوسل شدند، و او لشکری به‌نجات آنان فرستاد. این لشکر از فرنگیان شکست خورد ولی توسل به حکمران دمشق سبب شد که سپاهی دیگر به‌امداد رسد و دشمن مجبور به برگرفتن محاصره و عقب‌نشینی گردد.

در این میان رؤسای اسماعیلیان شام کاری کردند که شهرتشان به‌اعتبار و نیکی در همه‌جا پیچید. آنان با تهدید به قتل از حکمرانان مسلمان و مسیحی خراج می‌ستاندند، و حتی از کسانی که به‌طور موقت از ناحیه شرقی مدیترانه دیدار می‌کردند باج می‌گرفتند. در سال ۱۲۲۷ (مطابق ۶۲۵ هجری) بنا بر آنچه در یک مأخذ عربی آمده، امپراتور فردریک دوم که به فلسطین آمده بود رسولانی با

هدیائی بالغ بر ۸۰۰۰۰ دینار به نزد مجدالدین داعی الدعاة شام فرستاد. مجدالدین به بهانه آنکه راه الموت، در نتیجه تاخت و تاز خوارج مشاهان ناامن است، هدایا را در شام نگهداشت و خود به امپراطور امان نامه داد. در همان حال جانب احتیاط را نگهداشت و رسولی به نزد حکمران حلب فرستاد و وی را از آمدن امپراطور و حسن رفتار با او آگاه ساخت.

خطر خوارج مشاهان حادثه دیگری را نیز که قبلا در همین سال رخ داده است توجیه می کند. بنابراین داستان، مجدالدین رسولی نزد سلطان سلجوقی آسیای صغیر به قونیه فرستاد و تقاضا کرد که سلطان خراج سالانه را که بالغ بر ۲۰۰۰ دینار بود و قبلا به الموت فرستاده می شد، برای او بفرستد. سلطان که مردد گشته بود رسولی برای کسب نظر به الموت، نزد جلال الدین حسن، فرستاد. خداوند الموت تأیید کرد که این پول را به شام اختصاص داده است و از سلطان خواست که آن را به مجدالدین بپردازد. سلطان نیز همین کار را کرد.

در همین اوان اسماعیلیان خود خراجگزار شهسواران مهماننواز گشتند. وقایعنامه نویس عرب پس از ذکر آمدن رسولان امپراطور می گوید که شهسواران مهماننواز از اسماعیلیان تقاضای خراج کردند، اما اسماعیلیان امتناع ورزیدند و گفتند: «پادشاه و امپراطور شما به ما خراج می دهد آن وقت شما از ما باج می طلبید؟» آنگاه شهسواران مهماننواز به اسماعیلیان حمله کردند و غنائم بسیار گرفتند. نویسنده وقایعنامه روشن نمی سازد که آیا پرداختن خراج به شهسواران مهماننواز از این زمان آغاز شده یا از قبل سابقه داشته است.^{۱۴}

ابن الواصل که خود از مردم مرکز شام است اشاره جالبی دارد بر اینکه چگونه اسماعیلیان در صحنه سیاست شام بخش مورد قبول و پذیرفته ای تشکیل می دادند. در سال ۱۲۴۰ (مطابق ۶۳۸ هجری) بدرالدین، قاضی سنجار، مورد خشم سلطان جدید قرار گرفت و به شام گریخت و به اسماعیلیان پناهنده شد، و آنها وی را پناه دادند. رئیس اسماعیلیان در این هنگام يك نفر ایرانی به نام تاج الدین بود که از الموت گسیل شده بود. ابن الواصل می گوید

که وی شخصاً او را می‌شناخته و با وی دوستی داشته است. در کتیبه‌ای از ذوالقعدة سنه ۶۴۶ هجری (مطابق فوریه یا مارس ۱۲۴۹ میلادی) در مصیاف، نام همین تاج‌الدین مذکور است.

تنها يك رشته از رویدادها باقی مانده که می‌بایست قبل از اضمحلال سیاسی اسماعیلیان در شام ثبت تاریخ افتد. و آن روابط آنان با سن‌لویی است. داستان توطئه قتل سن‌لویی به وسیله اسماعیلیان را، در هنگامی که وی هنوز جوان و در فرانسه بوده است باید مانند داستانهای دیگر مبنی بر فعالیت آنها در اروپا مردود و بی‌پایه شمرد، اما شرحی که ژوانویل نویسنده شرح حال سن‌لویی از مرادوات پادشاه با اسماعیلیان نوشته از نوع دیگر است، و کاملاً مستند و معتبر به نظر می‌رسد. هنگامی که سن‌لویی در عکا بود مأموران اسماعیلی به نزد او آمدند، و برای رئیس‌خود مطالبه خراج کردند بدین عنوان که «امپراتور آلمان و شاه هنگری و سلطان مصر و دیگر شهبسواران هر سال به او خراج می‌پردازند زیرا می‌دانند تا وقتی که او اراده کند زنده‌اند»^{۱۵} اگر پادشاه نمی‌خواهد خراج بپردازد، در این صورت آنان بدین راضی‌اند که آنها را از خراجی که به شهبسواران مہماننواز و شهبسواران معبد می‌پردازند معاف سازد. ژوانویل بیان می‌کند که حشیشیان از آن جهت به شهبسواران مہماننواز و معبد خراج می‌پرداختند که این دو فرقه از آنها باکی نداشتند، زیرا هرگاه یکی از رؤسای آنها کشته می‌شد دیگری به همان خوبی جای او را می‌گرفت، و رئیس حشاشین نمی‌خواست مردان خود را در جایی که امید منفعتی نبود از دست بدهد. در این حادثه خراجی که اسماعیلیان به شهبسواران می‌پرداختند همچنان باقی ماند، ولی پادشاه و داعی‌الدعاة اسماعیلی با یکدیگر مبادله هدایا کردند، و در این موقع و مورد بود که راهب عربی‌دان، ایوس برتونی، با رئیس اسماعیلیان ملاقات و گفتگو کرد.

قدرت اسماعیلیان را هجوم دوجانبه مغولان و بیبرس، از سلاطین مملوک مصر، برانداخت. در شام چنانکه انتظار می‌رفت اسماعیلیان برای دفع خطر مغولان با دیگر مسلمانان همداستان

شدند، و برای جلب نظر و التفات بیبرس، رسولان و هدایا به نزد او فرستادند. بیبرس در آغاز علناً با آنها اظهار خصومت نکرد، و در متارکه صلحی که در سال ۱۲۶۶ (مطابق ۶۶۵ هجری) با شمسواران مهماننواز بعمل آورد، جزء شرایط متارکه قید کرد که از گرفتن خراج از شهرها و نواحی مسلمان از جمله قلاع اسماعیلیان صرف نظر کنند. مطابق یکی از مآخذ مصری خراجی که اسماعیلیان می‌پرداختند ۱۲۰۰ دینار و يك صد «مد» گندم و جو بود. اسماعیلیان از راه احتیاط رسولانی به‌نزد بیبرس فرستادند و خراجی را که قبلاً به‌فرنگان می‌پرداختند برای صرف در راه جهاد به‌وی تقدیم داشتند.

اما از بیبرس، که در زندگی تلاشش برای آزادی شرق نزدیک مسلمان از خطر دوگانه فرنگان مسیحی و مغولان کافر بود، نمی‌شد انتظار داشت که به‌ادامه استقلال گروه خطرناکی از ملاحده و آدمکشان در قلب شام با دیده اغماض بنگرد. چنانکه نویسنده شرح حال او گزارش می‌دهد وی در سال ۱۲۶۰ (مطابق ۶۵۹ هجری) سرزمینهای اسماعیلیان را به اقطاع به یکی از سرداران خود واگذار کرد در سال ۱۲۶۵ (مطابق ۶۶۴ هجری) فرمان داد که از هدایایی که شاهان خراجگزار برای اسماعیلیان می‌آورند مالیات و عوارض دریافت دارند. از جمله این شاهان که به اسماعیلیان خراجی می‌دادند «امپراتور آلفونسو، شاهان فرنگ و یمن» را نام برده‌اند^{۱۶}. اسماعیلیان که در شام ضعیف شده، و سرنوشت برادرانشان در ایران آنها را دلسرد ساخته بود قادر به مقاومت نبودند، ناچار از روی زبونی بدین فرمان گردن نهادند، و خود خراجگزار بیبرس شدند و دیری نگذشت که او به‌جای خداوند الموت به‌عزل و نصب آنها بنا بر میل خود پرداخت.

در سال ۱۲۷۰ (مطابق ۶۶۹ هجری) بیبرس که از نظرات رئیس سالخورده اسماعیلیان، نجم‌الدین، ناخرسند بود او را عزل کرد، و دامادش صارم‌الدین مبارک، حکمران اسماعیلی علیقه را که رامتر از او بود به ریاست بگماشت. رئیس جدید که منصب خود را به نمایندگی از طرف بیبرس داشت از حکومت مصیاف که اینک مستقیماً تحت فرمان بیبرس بود معاف گشت، ولی صارم

الدین به نیرنگ مصیاف را بدست آورد. بیبرس او را معزول کرد و به حبس به قاهره فرستاد، و وی در آنجا مرد یا به روایتی مسموم گردید، و دگر بار نجم الدین که اکنون متنبه شده بود با پسرش شمس الدین متحداً به شرط پرداخت خراج سالانه، به ریاست اسماعیلیان منصوب شد. نام این هردو در کتیبه‌ای از همین زمان در مسجد قدموس باقی مانده است.

در فوریه یا مارس ۱۲۷۱ (مطابق ۶۷۰ هجری) بیبرس دو نفر فدائی را که ادعا می‌کرد برای کشتن وی فرستاده شده بودند دستگیر ساخت. می‌گفتند آنان قبلاً از علیقه به نزد بوهموند ششم، امیر طرابلس، به سفارت رفته و وی ترتیب کشتن سلطان را برای آنها داده است. شمس الدین دستگیر شد و به همدستی با فرنگان متمم گشت، اما پس از آنکه پدرش نجم الدین برای دفاع از بیگناهی او به حضرت سلطان آمد آزاد گشت. فدائیان نیز آزاد شدند و رؤسای اسماعیلی نجم الدین و شمس الدین تحت فشار موافقت کردند که قلاع خود را تسلیم کنند و در دربار بیبرس به سر برند. نجم الدین با بیبرس همراه شد و در اوایل ۱۲۷۴ (مطابق ۶۷۳ هجری) در قاهره درگذشت. به شمس الدین اجازه داده شد که برای سامان بخشیدن به کارهایش به کهف برود. شمس الدین همینکه بدانجا رسید دست به مقاومت زد، اما مقاومتش بیموده بود. در مه ۱۲۷۱ (مطابق ۶۷۰ هجری) سرداران بیبرس علیقه و رصافه را گرفتند، و در ماه اکتبر شمس الدین دریافت که جنبش وی بیموده است و خود را به بیبرس تسلیم کرد. در ابتدا از وی به گرمی استقبال شد. اما بعداً چون بیبرس فهمید که شمس الدین توطئه‌ای برای کشتن بعضی از امرای او ترتیب داده است او و طرفدارانش را به مصر منتقل ساخت. محاصره قلاع اسماعیلیان ادامه یافت. قلعه خوابسی در همان سال سقوط کرد و بقیه قلعه‌ها تا ۱۲۷۳ (مطابق ۶۷۲ هجری) تسخیر شدند.

به نظر می‌رسد که با تسلیم اسماعیلیان به بیبرس مهارت آنها برای مدت کوتاهی در اختیار او قرار گرفت. چنانکه نوشته‌اند بیبرس در آوریل ۱۲۷۱ (مطابق ۶۷۰ هجری) کنت طرابلس را به قتل تهدید کرد. سوء قصد به جان پرنس ادوارد، شاه انگلستان،

در ۱۲۷۲ (مطابق ۶۷۱ هجری)، و شاید قتل فیلیپ مونتفورتی در صور در سال ۱۲۷۰ (مطابق ۶۶۹ هجری) به تحریک وی صورت گرفت. نیز بعضی از مورخان بعدی نوشته‌اند که سلاطین مملوک برای از بین بردن رقبا و مخالفان سرسخت خود فدائیان اسماعیلی را اجیر می‌کرده‌اند و ابن بطوطه، جهانگرد مسلمان قرن چهاردهم (قرن هشتم هجری)، حتی نحوهٔ این کار را بیان می‌کند: «وقتی که سلطان می‌خواهد یکی از آنها را به کشتن دشمن بفرستد خونبهایش را بدو می‌دهد. اگر قاتل پس از انجام مأموریتش جان سالم بدر برد پول خونسش را به او می‌دهد، اگر گرفتار شود پول به فرزندانش می‌رسد. آنان برای کشتن قربانیان خود کاردهای زهرآلود به کار می‌برند. گاهی نقشه آنها نمی‌گیرد و خودشان به قتل می‌رسند.»^{۱۷}

چنین داستانهایی به احتمال قوی زادهٔ افسانه و سوءظن است، و بیش از قصه‌هایی که در مغرب زمین شایع بوده و بنا بر آنها شیخ الجبل در ازاء پول ترتیب قتل کسانی را که شهریاران اروپائی می‌خواستند می‌داد، اهمیت و اعتبار ندارد. بعد از قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) از قتلی که به وسیله اسماعیلیان شام به خاطر فرقه‌شان صورت گرفته باشد و موثق باشد اطلاع نداریم. از این زمان به بعد فرقهٔ اسماعیلیه به صورت یک اقلیت بدعتگذار، بدون هیچ‌گونه اهمیت سیاسی در ایران و شام باقی ماند. در قرن چهاردهم (قرن هشتم هجری) نفاقی در میان امامان نسل نزار افتاد، و اسماعیلیان ایران و شام از مدعیان مختلف پیروی کردند، و از آن زمان به بعد از تماس و ارتباط با یکدیگر بازماندند.

در قرن شانزدهم (مطابق قرن دهم هجری) پس از آنکه دولت عثمانی شام را فتح کرد در نخستین بررسیهای ارضی و جمعیتی که برای اربابان جدید بعمل آمد، نام قلاع الدعوت نیز که یک عده آبادی در غرب حما بود و مراکز قدیمی و معروفی چون قدموس و کهف را شامل می‌شد به جای خود ثبت گردید. وجه امتیاز آنها از دیگر جاها در آن است که مالیات خاصی می‌پردازند^{۱۸}. دیگر نام اسماعیلیان بر اوراق تاریخ ظاهر نمی‌شود تا آغاز قرن نوزدهم (قرن سیزدهم هجری) که با حکمرانان، همسایگان، و یکدیگر مشغول منازعات عادی هستند. از نیمه قرن نوزدهم به صورت یک

جمعیت روستایی آرامش طلب که مرکزشان در سلیمانیه بود ساکن شدند. سلیمانیه ماندگاره جدیدی بود که آنها از بیابان گرفته و آبادان ساخته بودند. در حال حاضر اسماعیلیان شام در حدود ۵۰۰۰۰ نفرند و بعضی از آنها، اما نه همه آنها آقاخان را امام خود می‌شمارند.

حواشی و تعلیقات فصل پنجم

در باره تاریخ اسماعیلیان شام مطالب بسیار نوشته شده است. جدیدترین شرح کلی در این باب همانست که در قسمتهای مختلف هاجسن آمده است. نیز نگاه کنید به:

B. Lewis, "The Ismā'ilites and Assassins" chapter 4 of K.M. Setton, *A History of The crusades*, i, ed. M. W. Baldwin *The first hundred years*, Philadelphia 1955 99-132

در این جا ارجاع کامل به‌مآخذ داده شده است.
ادبیات و نوشته‌های قدیمتر در مقاله لویس تحت‌عنوان "The sources for the history of the Syrian Assassins" مندرج در *speculum* xxvii (1952) 475-89 در میان مطالعات و بررسیهای قدیمتر دو مقاله از شارل دفره مری هنوز درخور توجه و اعتبار است.

Ch. Defrémery, "Nouvelle recherches sur les Ismaéliens au Bathiniens de syrie", in JA, 5e série, iii (1854), 373-421, and V (1855), 5-76.

از جمله آثار و نوشته‌های جدیدتر می‌توان به نوشته‌های زیر ارجاع داد:

B. Lewis, "Saladin and The Assassins", in BSOAS xv (1953), 239-45, J.J. saunders, *Aspect of the crusades*, christchurch, New Zealand, 1962, chp. iii (The role of Assassins), 22-7.

و رساله چاپ نشده ناصح احمد میرزا به‌نام اسماعیلیان شام در دوره جنگهای صلیبی، رساله دکتری، دوره‌ام ۱۹۶۳.

از نویسندگان اسماعیلی متأخر شام (سوریه) هم متن و هم تحقیقات به‌چاپ رسیده است. متنها عمده درباره اصول عقاید است و از نظر بررسی تاریخی ارزش چندانی ندارد. بعضی اطلاعات می‌توان از کتاب تذکره مانندای که براساس منابع قدیمتر به‌وسیله مصطفی غالب تحت عنوان اعلام اسماعیلیه نوشته شده است و همینطور از مقالاتی که عارف تامر در مجلات عربی نوشته است به‌دست آورد. از آن جمله است:

«سنان راشدالدین او شیخ‌الجبل» در مجله الادیب، مه ۱۹۵۳، ص ۴۳-۴۵
«الامیر مزید الهلال الاسدی شاعر سنان شیخ‌الجبل» در الادیب، اوت ۱۹۵۳، ص ۵۲-۵۶
«الشاعر المغفور: الامیر مزید الهلال الاسدی» در مجله الحکمه، ژانویه ۱۹۵۴، ص ۴۹-۵۵
«الفرقة الاسماعیلیة الباطنیة السوریة» در الحکمه، فوریه ۱۹۵۴، ص ۳۷-۴۰

«الفترة المنسبه من تاريخ اسماعيلين السوريين» در الحکمه، ژوئيه ۱۹۵۴، ص ۱۰-۱۳.

«صفحات اغفلها التاريخ عن الفرقة الاسماعيليه السوريه» در الحکمه، سپتامبر ۱۹۵۴، ص ۳۹ - ج ۴۱.

«فروغ الشجرة الاسماعيليه الاماميه» در مجله المشرق (۱۹۵۷)، ص ۵۸۱-۶۱۲ (که متن نامه‌ای از جلال‌الدین حسن خداوند الموت به اسماعیلیان سوریه در آن مندرج است). عارف تامر مقاله‌ای نیز به زبان انگلیسی تحت عنوان «بهرام بن موسی: عامل عالیرتبه اسماعیلی» در مجله اخبار اسماعیلی (اوگاندا) ۲۱ مارس ۱۹۵۴، و نیز یک زمان تاریخی به عربی تحت عنوان سنان و صلاح‌الدین (بیروت ۱۹۵۶) نوشته و متون بسیاری را چاپ کرده است.

از آنچه که تا به حال به دست آمده است معلوم می‌گردد که اسماعیلیان شام تواریخی که قابل مقایسه با وقایعنامه‌های الموت که جوینی و دیگر مورخان ایرانی نقل کرده‌اند باشد، نداشته‌اند. شرح حالی که از سنان، مهمترین رؤسای اسماعیلی شام، در دست است از دوره بعد می‌باشد و از نظر ارزش تاریخی بی‌اهمیت است. این شرح حال را با ترجمه فرانسوی آن س. گویارد تحت عنوان:

“Un grand maître des Assassins au temps de Saladin”, in JA, 7e série ix (1877), 324-489.

چاپ کرده و محمد شرف‌الدین در:

Barülfünun İlahiyat Facültesi Mecmuast ii/7 (İstanbul 1928)

آن را از نو طبع کرده است. بعضی مدارک از اصل اسماعیلی در ضمن شرح زندگی سنان در کتاب تراجم احوال مربوط به حلب تألیف کمال‌الدین ابن‌العديم که هنوز چاپ نشده است آمده است. متن این شرح حال با ترجمه و تفسیر به وسیله ب. لویس تحت عنوان «شرح حال کمال‌الدین از راشد‌الدین سنان» مندرج در Arabica شماره ۱۳ سال ۱۹۶۶ چاپ شده است. صرفنظر از معدودی از قطعات تاریخی باقیمانده و کتیبه‌های محلی (درباره آنها بنگرید به:

M. Van Berchem, “Epigraphie des Assissins de syrie”, in JA 9e série ix, 1897, 453-501).

مورخی که به تحقیق درباره اسماعیلیان شام می‌پردازد باید به منابع و مآخذ مربوط به تاریخ شام در این دوره اعتماد ورزد.

۱. متن عربی در مقاله لویس تحت عنوان

“Three biographies from Kamāl-al-Dīn” in Mélanges Fuad Koprü. lü, Istanbul 1953, 336.

۲. کمال‌الدین ابن‌العديم، زبدة‌الحلب من تاریخ حلب، به تصحیح سامی دهان، دمشق ۱۹۵۴، ۵۳۲-۵۳۳.

۳. ابن‌القلائسی، ذیل تاریخ دمشق، به اهتمام ه. ف. آندروز، بیروت ۱۹۱۸/۲۱۵؛ ترجمه انگلیسی آن به وسیله ا. ر. گیب تحت عنوان:

The Damascus chronicle of crusades لندن ۱۹۳۲، ص ۱۷۹.

۴. کمال‌الدین، زبدة جلد دوم ۲۳۵.

۵. ابن‌القلائسی ۲۲۱؛ ترجمه انگلیسی ۸-۱۸۷.

۶. ابن‌القلائسی ۲۲۳؛ ترجمه انگلیسی ۱۹۳.

۷- رشیدالدین ۱۴۵؛ کاشانی ۱۶۷. این هر دو مورخ تاریخ قتل را ۵۲۴ هجری

قمری می‌دهند. منابع شامی متفق‌اند که بوری در سال ۵۲۵ مورد حمله قرار گرفت و در ۵۲۶ درگذشت. بنا بر روایتی ضاریان کاردهای زهرناک داشتند. استعمال زهر را مآخذ معاصر تأیید نمی‌کنند و غیر محتمل به نظر می‌رسد.

8. B. Lewis "Kamāl-al-Din' biography of Rāshid al- Din Sinān", 231-2.

9. B. Lewis "Kamāl al-Din biography...", 230.

۱۰. کمال‌الدین، زبده، نسخه خطی پاریس، نسخ عربی ۱۶۶۶ ورق ۱۹۳b و بعد از آن.

11. B. Lewis, "Kamāl al-Din biography..."

۱۲. ایضاً ۱۱-۱۰ مراد نخستین آیه از سوره «نحل» و آخرین آیه از سوره «صاد» از سوره قرآن است. این دو آیه به ترتیب چنین است: «اتی امرالله تستعجلوه سبحانه و تعالی عما یشرکون» و «ولتعلمن نباه بعد حین». ۱۳. ایضاً ۱۳-۱۲.

۱۴. محمد الحماوی، التاریخ المنصوری، به اهتمام پ. ا. گریازنویسچ مسکو ۱۹۶۰، ورق a ۱۶۴ و b ۱۶۴، a ۱۶۷، b ۱۶۶، b ۱۷۰.

15. Joinville, chap. lxxxix, 307.

۱۶. مقریزی، کتاب السلوک، به تصحیح م. م. زیاده، جلد اول، قاهره ۱۹۴۳ ص ۵۴۳؛ ترجمه فرانسه آن تحت عنوان:

Histoire des sultans mamlouks i/2 (Paris 1837).

به وسیله ا. کاترمس ص ۲۴۵؛ مقاله عینی در RHC تحت عنوان:

Historien orientaux ii/a, i/2 Paris 1887.

ص ۲۲۳؛ نیز نگاه کنید به Ch. Defrémery, Nouvelles rechrces.. 50-1

۱۷. رحله ابن بطوطه به اهتمام و ترجمه شارل دفره مری وب. ر. سانگینتی،

جلد اول، پاریس ۱۸۵۴، ۷-۱۶۶؛ مقایسه کنید با ترجمه انگلیسی آن به وسیله

ه. ا. ر. گیب، تحت عنوان سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، کیمبریج ۱۹۵۸، ص ۱۰۶.

۱۸. نگاه کنید به آمارهای مربوط به ناحیه مصیاف در ایالت حما، و نواحی

موسوم به قلاع الدعوه در ایالت طرابلس؛ این نواحی عبارتند از خوابی، کقف،

علیقه، قدموس و منیقه. بررسی این آمارهای در حال پیشرفت است درباره تاریخ

جدیدتر نگاه کنید به:

N. N. Lewis, "The Isma'ilis of Syria today". in RCASJ, xxxix

(1952), 69-77.

فصل ششم

وسایل و غایات

فدائیان اسماعیلی آدمکشی را اختراع نکردند فقط نام خود را بر آن نهادند.* آدمکشی بدین صورت به اندازه نژاد بشر قدمت دارد، و قدمت آن به نحوی شگرف در باب چهارم سفر آفرینش که اولین قاتل و مقتول به صورت دو برادر، فرزندان نخستین زن و مرد، ظاهر می‌گردد نموده شده است. قتل‌های سیاسی با ظهور قدرت سیاسی پیدا می‌شود، یعنی هنگامی که قدرت و اختیار در دست يك نفر قرار می‌گیرد، و کشتن و از میان برداشتن آن يك نفر ساده‌ترین راه تغییرات سیاسی است. معمولا انگیزه چنین قتل‌هایی فردی، حزبی و یا سلسله‌ای است. جانشینی فرد، حزب، یا خاندانی و سلسله‌ای است به جای فرد، حزب و خاندان دیگری که قدرت در دست اوست، در پادشاهی‌ها و امپراطوری‌های استبدادی چه در مشرق و چه در مغرب این‌گونه قتل‌ها امری عادی است. گاهی قتل از نظر قاتل و همچنین دیگران يك فریضه محسوب می‌شود و در توجیه آن دلایل مرامی آورده می‌شود. مقتول جبار و ستمگر و یا غاصب است. کشتن او فضیلت شمرده می‌شود نه جنایت. چنین توجیه مرامی ممکن است با الفاظ سیاسی و یا دینی بیان شود، در بسیاری از اجتماعات بین این دو تفاوتی

* اشاره است به معنای دیگر لفظ assassin در زبانهای اروپایی. مولف با کلمات Assasssin (حشیمی = فدائیان اسماعیلی) assassin (آدمکش) و assassimation (آدمکشی) بازی کرده است.

نیست. در آتن قدیم دو دوست، هارمودیوس و اریستوگیتون با یکدیگر موضعه کردند که هیپپاس، جبار آتن، را از میان بردارند، ولی تنها موفق شدند که برادر و شریک وی را در حکمرانی بکشند و هر دو بقتل رسیدند. پس از برافتادن هیپپاس، آنان قهرمانان ملی آتن شدند و در شعر و حجاری از آنان تجلیل بعمل آمد. بازماندگان شان از امتیازات و معافیت‌های بسیار برخوردار یافتند. این تجلیل از جبارکشی قسمتی از رسوم سیاسی یونان و روم گردید و در قتل‌های معروفی چون قتل فیلیپ دوم شاه مقدونیه، تیبیریوس گراکوس و یولیوس قيصر تجلی یافت. این آرمان در میان قوم یهود نیز در شخصیت افرادی چون ایهود* و یهو** و بخصوص در داستان یهودیت*** زیبا که به اردوی هولوفرنس ستمگر راه می‌یابد و هنگامی که وی در خواب است سر از تنش جدا می‌سازد ظاهر می‌گردد. کتاب یهودیت در دوره سلطه هلینگری نوشته شده و تنها روایت یونانی آن در دست است. یهودیان و نیز پروتستانها آن را مجعول و مردود می‌شمارند، ولی در زمره کتب دینی و رسمی کلیسای کاتولیک رومی محسوب است، و الهام بخش بسیاری از نقاشان و پیکرترشان مسیحی بوده است. با آنکه یهودیت در سنت دینی یهودیان مقامی ندارد، ولی اندیشه جنایت مقدس که وی اجرا کننده آن است باقی ماند، و مایه الهام فرقه سیکاری یا خنجربندان گردید که گروهی از هواخواهان غیور دین یهود در زمان سقوط اورشلیم بودند، و کسانی را که با آنها مخالفت می‌کردند، یا سد راه آنها می‌گشتند، از سر غیرت می‌کشتند.

شاه‌کشی چه به صورت عملی و چه به صورت آرمانی آن از همان آغاز در تاریخ سیاسی اسلام امری متداول و مرسوم بوده

* مردی که عجلون شاه موآب را کشت و بنی اسرائیل را از سلطه موآبیان آزاد کرد. وی سپس یکی از قضات بنی اسرائیل شد (سفر اوآران ۳: ۱۲-۳۰).

** یهو پادشاه اسرائیل، متوفی در حدود ۸۲۰ ق. م. الیسع او را برای پادشاهی تدهین کرد، یهورام اول و اخزیای دوم را کشت و خاندان شاهی را قتل عام کرد. مهارت وی در ارباب‌رانی ضرب‌المثل است (کتاب دوم پادشاهان باب نهم).

*** یک بیوه یهودی که هنگامی که فلسطین تحت اشغال بیگانگان، به سرداری هولوفرنس، بود با زیبایی سحرانگیز خویش به جادو وی داخل شد و در خواب او را کشت. داستانش در کتابی به همین نام که از جمله اسفار مجعوله است آمده است.